

## تمهیداتی برای «غرب‌شناسی»

علی اصغر مصلح

عضو هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبائی

### مقدمه

مدتی است که در کشور ما، همچون برخی از کشورهای اسلامی و شرقی، نوعی درخواست احساس می‌شود. درخواست آن است که «شناخت غرب» زمینه‌ی اصلی مطالعات و تحقیقات برخی از متفکران و محققان قرارگیرد. نشانه‌ی درستی این تشخیص، کوشش‌های پراکنده و متفاوتی است که با زمینه‌ها و انگیزه‌های مختلف صورت می‌گیرد. با فرض امکان تأسیس «غرب‌شناسی»<sup>(۱)</sup> به عنوان رشته‌ای علمی و تحقیقاتی، چه تمهیداتی باید فراهم گردد؟ به نظر می‌رسد قبل از شروع هرگونه بحث و مطالعه، باید زبان مشترکی برای این گفتگو فراهم کرد. رسیدن به زبان مشترک مستلزم پاسخ به سؤالاتی اساسی درباره‌ی اصل عنوان غرب‌شناسی است. واقعیت آن است که هنوز بستر مناسبی برای بحث درباره‌ی چگونگی بنای غرب‌شناسی فراهم نشده است. در این نوشته سعی شده، با تکیه بر قدر مشترک‌های محققان رشته‌های مختلف، به تمهیدات لازم برای تأسیس غرب‌شناسی به عنوان رشته‌ای علمی و تحقیقاتی اشاره شود.

### پیشینه‌های کوشش برای شناخت غرب

پرسش از چیستی غرب، به نحو اجمالی و مبهم، پرسش اصلی ما در دو سه دهه‌ی اخیر

است. هر چند این پرسش کاملاً آگاهانه نبوده و درست‌تقریر نگردیده است؛ ولی از هنگامی که آشنایی ما با دو رویه‌ی دانش و کارشناسی، و استعماری تمدن بورژوازی غرب (عبداله‌ادی حائری، ۱۳۶۷) آغاز شده، کوشش‌های سیاستمداران و متفکران ما همواره با پرسش از غرب توأم بوده است.

پس از تحولات بزرگ فکری، فرهنگی و اجتماعی در غرب، مردم کشورهای غیراروپایی همواره تماشاگر و در معرض آثار و جلوه‌های واقعیات نوظهوری بوده‌اند که در بستر آن فرهنگ پدید آمده است. در تاریخ دوره‌ی جدید حیات اجتماعی ما، مرکز همه‌ی حوادث و پدیده‌هایی که داریم از راه رسیده و مسئله‌ی ما شده غرب بوده است. غرب از آغاز دوره‌ی جدید، سرچشمه و کانون همه‌ی تحولاتی است که در نقاط مختلف عالم به وجود آمده است. بررسی انواع جریان‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی کشور ما در دو سده‌ی اخیر مؤید این مدعا است. کشمکش‌ها و رقابت‌های طولانی متجددان و مخالفان تجدد، برخاسته از تفاوت در شناخت و برداشت از غرب بوده است؛ برای مثال، نام‌ها و عناوین برخی شخصیت‌ها و جریان‌های سیاسی و فرهنگی دوره‌ی اخیر را مرور می‌کنیم.

اگر از آشنایی‌های سطحی برخی ایرانیان با غرب در دوره‌ی صفوی بگذریم، اولین اظهار نظرها و موضع‌گیری‌ها را افرادی چون عبداللطیف شوشتری و آقا احمد کرمانشاهی کردند که به برخی از مظاهر تمدن غرب توجه یافته بودند (عبداله‌ادی حائری ۱۳۶۷: صص ۲۷۲ به بعد). با تغییر شرایط و شدت گرفتن رقابت دولت‌های بزرگ در آسیا و اهمیت ایران در این رقابت‌ها، تحولات فرهنگی و سیاسی داخل ایران نیز شدت گرفت. رقابت‌ها هر چند صورت سیاسی داشت، ولی در پس رقابت‌ها تلقی‌های مختلفی از غرب و مظاهر آن استنباط می‌شد. دعوت سیدجمال‌الدین به مبارزه با استعمار و وحدت اسلامی، تلاش میرزا ملکم‌خان برای ترویج فکر قانون‌مداری و تأسیس جمعیت فراموشخانه و کوشش برخی از علمای بزرگ شیعه، مثل کاشف الغطا و علامه نائینی (عبداله‌ادی حائری ۱۳۶۷؛ ۱۳۶۰) برای تبیین نظام حکومت اسلامی و نشان دادن قوت احکام اسلام در سامان دادن به امور اجتماعی، از جمله اقدام‌هایی بود برای پاسخ دادن به

مسائل و مقتضیات برخاسته از شرایط و اوضاع جدید. برداشت‌های دیگر از غرب را باید در آثار افرادی، چون طالبوف، آخوندزاده، میرزا آقاخان کرمانی جستجو کرد.<sup>(۲)</sup> نقطه‌ی عطف جریان‌ات جدید فرهنگی - سیاسی در نهضت مشروطیت است. پس از نهضت مشروطیت، جریان‌های متنوع و گسترده‌ای، اغلب با همان صورت سیاسی، پیدا می‌شود که حرکت آن را باید در احزاب و جریان‌های مارکسیستی، سوسیالیستی و ناسیونالیستی و در آثار نویسندگانی، چون ارانی، رسول‌زاده، و کسروی دنبال کرد. با تأسیس دانشگاه در ایران، ادامه‌ی سیلان اندیشه‌ها در مقابل غرب را به صورت‌های متنوع‌تری، علاوه بر صورت‌های سیاسی، باید در گروه‌های روشنفکران و دانشگاهیان دنبال کرد. برای مثال، استادان دانشگاه - در رشته‌های فلسفه، جامعه‌شناسی، علوم سیاسی، تاریخ، ادبیات و هنر - نحوه‌ی شناخت و تلقی خود را از غرب، در آثار و مطالب درسی خود ارائه نمودند. آثار شخصیت‌هایی چون فخرالدین شادمان<sup>(۳)</sup>، مهدی بازرگان، جلال آل احمد و علی شریعتی و نویسندگانی که متأثر از احمد فردید بوده‌اند، گونه‌های دیگری از کوشش برای شناخت و نقد غرب بوده است. در کنار این جریان‌ات، جریان منتقد غرب و به تعبیر دیگر، غرب‌ستیزی بود که مقدمات انقلاب اسلامی را فراهم کرد و نزدیک دو دهه است که جریان غالب و تثبیت‌شده در کشور ما است.

اگر در مطالعات غرب‌شناسی قرار است سابقه‌ی غرب‌شناسی در ایران را نشان دهیم، دامنه‌ی کار گسترده و کارنامه به نسبت درخشان است. دامنه‌ی کوشش‌ها و مطالعات حوزه‌ی غرب‌شناسی را نباید به کسانی محدود کرد که مستقیماً به بررسی و نقد غرب پرداخته‌اند. از آغاز آشنایی ما با اروپا، شناخت غرب مسئله‌ی اصلی ما و مسئله‌ی منتشر و آمیخته در همه‌ی مسائل حزبی بوده است. حتی در آثار مخالفان تجدد، نوعی نقد غرب دیده می‌شود. برای مثال از رساله‌های شیخ فضل‌الله نوری (غلامحسین زرگرزاد: رساله‌ی «حرمت مشروطیت») استنباط می‌شود که کاملاً متوجه اصول سیاست و حقوق و قانون در غرب است.

برای مجموعه‌ای که به عنوان سابقه‌ی غرب‌شناسی در ایران معرفی شد، می‌توان ویژگی‌هایی برشمرد و لازم است این سابقه و تاریخ به طور جدی و اساسی نقد و بررسی

شود. از آغاز تماس با غرب، آثار و مظاهری از آن فرهنگ و تمدن به ما رو نموده است، شامل: صنایع و علوم، اطلاعاتی از نحوه‌ی زندگی و رفتار و معاشرت غربیان، اخباری از چگونگی سیاست و نظام‌ها و نهادهای جدید اجتماعی، برخی مفاهیم سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و مانند اینها. شیفتگی و دل بستگی به غرب، عکس العمل غالب کسانی بود که با آثار و مظاهر تمدن غرب آشنا شدند؛ اما همه‌ی کسانی که در صدد اخذ تمدن غرب و آثار آن بر آمدند، هرگز به فکر شناخت بنیادی این فرهنگ و تمدن نیفتادند و به تأمل عمیق در تحولات دوره‌ی جدید اروپا و امکان یا عدم امکان اخذ آن فرهنگ و تمدن در کشور ما پرداختند. و همه‌ی کسانی هم که به نحو کلی یا جزئی شیفته‌ی غرب یا منتقد و معارض غرب بودند، از موضعی خاص، تنها به اثری از آثار آن تمدن و به جنبه‌ای از جوانب آن توجه داشتند. حکایت غرب‌شناسی ما در تاریخ تماس با غرب، حکایت هندوانی است که در صدد معرفی فیلی برآمدند که در خانه‌ی تاریکی بود. به تبع همین برداشت‌ها و شناخت‌های ناقص از غرب است که جامعه‌ی ما همواره دچار نابه‌سامانی‌های فرهنگی و اجتماعی مزمز و، بی‌خبر از عمق تحولات آن سوی عالم، دچار نوعی سردرگمی و غفلت جمعی بوده است. به طوری که مجال تأمل عمیق برای اهل فکر فراهم نشد و متفکران و نخبگان جامعه، در تاریخ دوره‌ی اخیر ما، به وفاق و تفاهم جمعی در مورد نحوه‌ی سامان‌دهی و تنظیم امور و چگونگی حضور و مشارکت در تاریخ معاصر نرسیدند.

کم‌ترین دلیل برای اثبات لزوم غرب‌شناسی، وجود چنین سابقه‌ای برای این ملت و سایر ملل اسلامی و شرقی است. مطالعه‌ی تاریخ معاصر باید دست‌کم این رغبت را در ما ایجاد کند که پاسخی خرسندکننده برای پرسش اصلی این دوره بیابیم. سرچشمه‌ی تحولات دوره‌ی جدید در همه‌ی عالم، غرب بوده است. احساس نیاز به شناخت این سرچشمه محرکی مهم برای هر کوشش غرب‌شناسی است. ما وارثان فرهنگ و تمدن اسلام و ایران، قبل از ورود آثار و روش‌ها و نظام‌های جدید، دارای روش و مشی دیگری بوده‌ایم. آیا فرهنگ و روش و منش گذشته‌ی ما به صورت‌های دیگری قابل تألیف با مظاهر و آثار فرهنگ و تمدن جدید نبود و نیست؟

### مقایسه‌ی زمینه‌های پیدایش شرق‌شناسی و غرب‌شناسی

عنوان «غرب‌شناسی» بی‌اختیار «شرق‌شناسی» را در ذهن متبادر می‌سازد. در یک برداشت، غرب‌شناسی در اصل برخاسته از غرب‌ستیزی است، چنان‌که شرق‌شناسی نیز نتیجه‌ی سیر تفوق و استیلای غرب بر عالم بوده است. یعنی از هنگامی که در اروپا تحولاتی صورت گرفت و فکر و علم و روش جدید زندگی آغاز شد و ابزار و وسایل اقتدار و سلطه فراهم گردید، چهره‌ی استعماری و سلطه‌جویانه غرب هم نمودار شد. از لوازم بسط قدرت و حفظ استیلا و - اگر خوش‌بینانه‌تر بگوییم - نتیجه‌ی روح کنجکاوی غربی، پیدایش شرق‌شناسی بود. از عبارات برخی از متفکران ما که به شناخت غرب دعوت کرده‌اند، نوعی مقابله به مثل احساس می‌شود. یعنی در مسیر تعارض و ستیز تاریخی ما با غرب است که شناخت غرب معنا و مفهوم پیدا می‌کند، برای مثال به این عبارت‌ها توجه شود: «امروز ایران به بلایی گرفتار شده که بدتر از آن هرگز ندیده است...، امروز غافل‌تر از ما ملتی در همه‌ی عالم نیست...، نام زشت دشمن [ما] فکلی است...، به عقیده‌ی من فتح تمدن فرنگی در ایران آخرین شکست ما خواهد بود...، تمدن فرنگی را بازچه نگیرید. ما هرگز حریفی چنین دانا و توانا و بی‌رحم و خودپسند نداشته‌ایم...، هر کس چشم و گوش و عقل و ذوق و هوش دارد باید در مقابل علم و ادب و هنر فرنگی نیز سر تعظیم فرود آورد و بکوشد تا به اسرار آنها پی‌ببرد.» (فخرالدین شادمان ۱۳۲۶: صص ۱۳ به بعد).

«اگر غرب مسیحی در وحشت از نیستی و اضمحلال، در مقابل خطر اسلام، یک مرتبه بیدار شد و سنگر گرفت و به تعرض برخاست و ناچار نجات یافت؛ آیا اکنون وقت آن نرسیده است که ما نیز در مقابل خطر غرب احساس خطر و نیستی کنیم و برخیزیم و سنگر بگیریم و به تعرض پردازیم؟» (جلال آل احمد ۱۳۵۶: ص ۵۹).

«غرب‌شناسی مفهومی است ناآشنا و دور از ذهن نگاه داشته شده که نه غرب آن را جدی تلقی می‌کند و نه شرق به خود اجازه می‌دهد به عنوان یک رشته‌ی تحقیقاتی و علمی، در قالب‌های فکری دانشگاهی مطرح سازد. از آنجا که برتری علمی غرب امری مسلم به حساب آمده و سیاست و فرهنگ و بیان و اخلاق آن نیز به مثابه‌ی نهادهای برتر

جازده شده و الگوی زیست عمومی و تمدن اجتناب‌ناپذیر بشریت گشته است؛ این طرز فکر حاکم یارای استقلال طلبی فکری و فرهنگی را از ملل غیرغربی سلب کرده و آنها را به زایده‌های غرب و اقمار وابسته به آن بدل کرده است. و شرق‌شناسی، این اختراع روشنفکران غربی و محصول شرایط تاریخی و فرهنگی و رابطه‌ی شرق و غرب، به نشانه‌ی یکی از عوامل گریزناپذیر برتری تفکر استعماری جا افتاده است و نیازی به مقابله با آن حس نمی‌شود. بنا بر آنچه گذشت، به نظر ما اکنون زمان آن فرارسیده است که مرکزی جهت مطالعه‌ی عمل غرب در مشرق‌زمین، تا آنجا که از راه شرق‌شناسی اعمال شده، تدارک ببینیم تا دست کم روش‌هایی را که استعمار فرهنگی طی قرن‌ها در اسارت فکری و عقیدتی ما به کار برده است، بشناسیم» (مرتضی کتبی، ۱۳۷۲).

گونه‌ای دیگر از دعوت به شناخت و نقد غرب در کشور ما سابقه دارد که هر چند در آن نوعی تعارض و تقابل با غرب احساس می‌شود، ولی نباید این گروه را در کنار گروه اول قرار داد؛ چون اینها در حالی که موضع انتقادی دارند، گویی در بستر فرهنگ غرب در مقام طرح و توصیف غرب بر آمده‌اند. (۴) مؤید این نظر آثار بعدی این نویسندگان است. اما پس از انقلاب اسلامی، با توجه به جهت‌گیری انقلاب، متفکران و نویسندگانی که از موضع انقلاب به غرب‌شناسی دعوت کرده‌اند، اغلب در آنها انگیزه‌ی شناخت مبانی و اجزای فرهنگ غرب برای دریافت تعارضات آن با اصول و مبانی فرهنگ اسلامی دیده می‌شود.

به طور کلی، قائلان به لزوم تأسیس «غرب‌شناسی» سه موضع می‌توانند داشته باشند: موضع اول اینکه، فرهنگ غرب جامع‌ترین و متنوع‌ترین فرهنگ بشر در طول تاریخ است و هر آنچه در تاریخ بشر ظهور نموده در این فرهنگ جذب و هضم شده یا حداقل موضوع شناخت (۵) آن قرار گرفته است. فرهنگ و تمدن هم انحصار به ملت و قومی خاص ندارد. از آنجا که فرهنگ و تمدن غرب بر حیات بشر معاصر غالب است، پس هرگونه چاره‌اندیشی برای مسائل کشورهای جهان سوم و غیراروپایی نیز منوط به شناخت فکر، فرهنگ و تمدن غرب است.

موضع دوم، موضع ستیزه‌جویانه نسبت به غرب است. یعنی با این اعتقاد که بین مبانی

فرهنگ و سنت‌های شرقی یا اسلامی با مبانی فرهنگ غرب تعارض‌هایی وجود دارد و حفظ سنت و فرهنگ خودی منوط به درک درست موارد تعارض آن با غرب و پرهیز از آنها است، لزوم غرب‌شناسی اثبات می‌شود.

موضع سوم، که جز با تکیه بر مبانی حکمی و فلسفی قابل بیان نیست، آنکه غرب‌شناسی لازمه‌ی درایت نسبت به زمان و رکن اصلی آگاهی به عصر و مقدمه‌ی لازم برای درک عمیق فرهنگ‌های دیگر و فهم امکانات دیگر بشری است.

از نظر صاحبان موضع اول، حتی زمزمه‌ی تأسیس غرب‌شناسی و نقد مدرنیته متأثر از جریان‌ی است که ریشه در خود غرب دارد؛ یعنی از آنجا که بزرگ‌ترین منتقد غربیان خودشان هستند، این جریان هم از خود آنها است و نمونه‌ی این جریان در دهه‌های اخیر، بحث‌هایی است که با عنوان پست‌مدرن، در غرب آغاز شده است. آنچه در بین صاحبان چنین موضعی مشترک است اینکه، نقطه‌ی جوشش فکری و تحولی جدید در جای دیگری به جز غرب سراغ ندارند. این جریان غالب‌ترین جریان پس از مشروطیت، به خصوص در بین روشنفکران و دانشگاهیان بوده است.<sup>(۶)</sup> اما صاحبان موضع دوم به فرهنگ و سنتی احساس پیوستگی و وابستگی دارند که دست کم بعضی اجزای آن با فرهنگ و تمدن غرب جمع‌پذیر نیست و پایبندی به آن سنت‌ها مستلزم ترک بسیار یا برخی از آثار و مظاهر تمدن و فرهنگ غرب است. آنچه صاحبان این موضع را در مخالفت با غرب شور و نشاط می‌بخشد، احساس تجدید حیات سنت‌ها است. زمزمه‌ی تأسیس غرب‌شناسی با آمیزه‌ای از حماسه، بیش‌تر از سوی صاحبان این موضع است. در مورد موضع سوم، بعد سخن خواهیم گفت. حال با توجه به زمینه‌هایی که ذکر شد، به خصوص موضع دوم، این زمینه‌ها را با زمینه‌ی پیدایش شرق‌شناسی مقایسه می‌کنیم. چنان‌که گفته شد، شرق‌شناسی غربیان هنگامی آغاز شد که آنان کاملاً احساس تفوق داشتند. لازمه‌ی نیل به آینده‌ای که در صدد تحقق آن بودند، شروع تحقیقات و مطالعات علمی دربارہ‌ی تمامی مظاهر و مبانی فرهنگ و تمدن و آداب و رسوم و نهادها و تاریخ کشورهای شرقی بود. مطالعه‌ی تاریخ سفرهای نمایندگان دولت‌های اروپایی به ایران و سفرنامه‌های آنها در ایران جالب توجه است. بر اساس طرح تحقیقاتی «سفرنامه‌های

ترجمه شده درباره‌ی ایران» (مهدی محسنیان راد، ۱۳۷۲)، از آغاز مسافرت‌های اروپاییان به ایران در دوره‌ی جدید تا سال ۱۹۱۴م، در مجموع ۶۸۲ نفر از سیاحانی که به ایران آمده‌اند سفرنامه نوشته‌اند که بنا به نظر نویسنده، مطمئناً این فهرست کامل نیست. نکته‌ی شایان توجه آن است که «رابطه‌ای تنگاتنگ بین اوضاع سیاسی ایران و کاهش یا افزایش تعداد سیاحان وجود داشته است». برای مثال، در دوره‌ی صفویه جمعاً هشت سفرنامه، از زمان حمله‌ی افغان به اصفهان تا هرج و مرج مربوط به جانشینی نادر شاه حدود بیست سفرنامه، ولی در جریان قرارداد گلستان و ترکمانچای حدود ۱۳۰ سفرنامه نوشته شده است.

شرق‌شناسی در حالی آغاز می‌شود که موضع غرب، موضع ستیز و غلبه و موضع شرق، دفاع یا انفعال است. شرق شرایط لازم را برای موضوع (۷) واقع شدن داشت و موج افکار، علوم و صنایع غرب چنان فعال و رو به شتاب بود که از یک سو، دایم بر قدرت تهاجم مهاجمان می‌افزود و از سوی دیگر، از قدرت مقاومت مقاومت‌کنندگان می‌کاست. یعنی هر چه زمان می‌گذشت، شرقی در حال احتضار از قافله‌ی رو به پیشرفت بشر بیش‌تر عقب می‌ماند و بیش‌تر تن به این شناسایی می‌داد. لذا همه‌ی آثار و مظاهر تمدن و فرهنگ به منزله‌ی صورت‌هایی بی‌باطن و مانند اشیایی موزه‌ای شناسایی می‌شوند. پیدایش روش‌های تفکر و تحقیق جدید، این توانایی را به مستشرقان بخشیده است که تمامی آثار فرهنگی، ادبی، هنری و آداب و رسوم را موضوع شناخت قرار دهند و با حفظ همه‌ی روحیات یک انسان متجدد، به سراغ متفکران، ادبا، شاعران و دانشمندان ما بیایند. موضع انفعالی و هزیمت ما آن قدر تأسف‌آور و شدید است که گاهی احساس می‌کنیم آنها در صدد احیای موارث و مفاخر فرهنگ ما هستند. در حالی که احیای موارث و مفاخر ما توسط آنها شبیه کوشش برای یافتن اشیای باستانی برای قرار دادن در موزه‌ها است. احیا برای زینت و جذب و هضم در پیکره‌ی فرهنگ و تمدن غرب است و نه روح بخشیدن دوباره به آن. پس موضوع شرق‌شناسی شناخت موضوع‌ها و عناصری است در تاریخ اقوام شرق، یا احیاناً خاطرات و عقایدی که اکنون تحقق و عینیتی در زندگی واقعی مردم ندارند.



از سوی دیگر، شرق‌شناسی در مهد تمدنی تأسیس می‌شود که خود عینیت و تحقق دارد. به قول یاسپرس (۱۳۶۳: فصل «شرق و غرب»): تنها غرب است که در عصر علم و فن، آنچه در تاریخ داشته به مرحله‌ی عینیت و تحقق رسانده است و به قول سارتن: همه‌ی علوم و معارف تاریخی، در سیر تاریخ، بالاخره به حوضچه‌ی غرب ریخته شده است. در مقایسه‌ی زمینه‌های پیدایش شرق‌شناسی و غرب‌شناسی به شرایط و زمینه‌های بسیار متفاوتی می‌رسیم. پس با فرض اینکه اصل عزم و کوشش برای تأسیس غرب‌شناسی به‌جا و لازم است، باید به این شرایط و زمینه‌های متفاوت توجه کرد.

### مسائلی پیش روی دایرکنندگان رشته‌ی غرب‌شناسی

در تأسیس رشته‌ی غرب‌شناسی، تعیین حدود موضوع و قلمرو مطالعه و تحقیق، مقدم بر هر بحث دیگر است. این کم‌ترین شرط برای تأسیس یک رشته‌ی علمی و تحقیقاتی است. چند قرن است که در اغلب کشورهای پیشرفته‌ی اروپایی مراکز تحقیقاتی و گروه‌های آموزشی شرق‌شناسی تأسیس شده است و مشغول مطالعه و آموزش و تحقیق در رشته‌های مختلف آن هستند. بنا به گزارشی<sup>(۸)</sup>، در حال حاضر در کشور آلمان نوزده مرکز مطالعه و آموزش شرق‌شناسی، هیجده مرکز اسلام‌شناسی و ده مرکز ایران‌شناسی دایر است. نکته‌ی با اهمیت در این مراکز آن است که علاوه بر مطالعه‌ی تاریخ، فرهنگ و سایر مقوله‌های مرتبط با آن، به مطالعه‌ی جریان‌های فکری، فرهنگی و اجتماعی معاصر کشورهای شرقی و اسلامی نیز می‌پردازند و بسیار دیده شده است که دقیق‌ترین تحلیل‌ها از اوضاع فرهنگی و اجتماعی جوامع شرقی را این مراکز عرضه کرده‌اند.

اگر قرار است که رشته‌ی علمی - تحقیقاتی غرب‌شناسی تأسیس شود، این رشته باید به چه موضوع‌ها و مسائلی، با چه روش‌ها و با چه مقاصدی، پردازد؟ در پاسخ به این پرسش، ابتدا باید دو مقوله را از هم جدا کرد، یعنی غرب را به دو صورت می‌توان مطالعه و بررسی کرد: یکی غرب فی‌نفسه، دیگری غرب متحقق در تاریخ ما. منظور از غرب متحقق در تاریخ ما، همان فرهنگ و تمدنی است که از آغاز مراودات ما با غرب و از هنگام شروع استعمار، بر ما جلوه نموده و از مهم‌ترین عوامل مؤثر در سیر تاریخ چند

سده‌ی اخیر ما و مهم‌ترین عنصری است که وضع فعلی ما را شکل داده است. در مطالعه‌ی تاریخ کشورهای شرقی و تحقیق در نهادهای اجتماعی فرهنگ و تمدن کنونی کشورهای شرقی، غرب‌شناسی جزء لاینفک و ضروری است. اما مقصود از غرب فی‌نفسه، همان واقعیت متحقق در طول تاریخ با تمامی آثار و تبعات و مظاهرش است. لااقل سیصد سال است که غرب مرکز تحولات بزرگ تاریخ بوده و اکنون نیز غرب مرکز و سرچشمه‌ی صدور فکر و فرهنگ و اختراع و ابتکار و تنظیم امور بشر است. اگر مقصود از غرب‌شناسی کوشش برای شناخت پیشینه‌ی این فرهنگ و تمدن، نحوه‌ی تکوین تحولات بزرگ رنسانس و دوره‌ی جدید و بنیان‌ها، ساختار و آثار و مظاهر بسیار متنوع آن است؛ در آن صورت، این رشته‌ی علمی - تحقیقاتی پر دامنه‌ترین و متنوع‌ترین رشته‌ی علمی - تحقیقاتی است که تاکنون دایر گردیده است. اگر تعیین حدود موضوع غرب به این معنی محال نباشد، بسیار صعب است. غرب در این معنا، صورت غالب حیات بشر است. برای درک وسعت این عنوان باید سؤال کرد، غرب کجا نیست؟ بی‌تردید امروز مردم دنیا مطابق اصول و آداب و روش‌هایی یکسان یا شبیه به یکدیگر زندگی می‌کنند. اصول مشترکی بر نظام جهان حاکم تلقی می‌شود و بر اساس آن، امور مختلف تنظیم و اداره می‌شود. به رغم اختلاف‌ها و تنوعات جزئی، روش‌های اداره‌ی زندگی، معاشرت، تعلیم و تربیت، امرار معاش، خورد و خوراک و فراغت و... شبیه یکدیگر است. این وجوه اشتراک حاکی از اشتراک و شباهت ایده‌ها و اعتقادات و منش‌ها هم هست. وسعت دامنه‌ی موضوع در غرب‌شناسی چنان است که یافتن تعریفی از ویژگی‌ها و اوصاف اصلی و ذاتی آن ناممکن به نظر می‌رسد. تنوع افکار و اندیشه‌ها در تاریخ غرب آن قدر زیاد است که نمونه‌ای از هر اندیشه‌ی شرقی نیز در آن یافت می‌شود. لذا هر کس از هر منظر و هر موضعی به بررسی و نقد غرب بپردازد، گویی که در تاریخ غرب مشارکت نموده است؛ چون خود تحقیق و نقد با این روش، سنتی غربی است که در طول تاریخ آن تکوین و رشد یافته است. به رغم صعوبت و پیچیدگی موضوع در این معنا، اگر مبنای مطالعه را فضا و حال و هوا و شرایط متحقق در تاریخ چند سده‌ی اخیر غرب قرار دهیم، در این تحقیق نوعی سهولت و گشایش احساس می‌شود.

مطلب آن است که غرب با اصول و مبانی و روش‌های خود، همه‌ی آنچه را که از سایر فرهنگ‌ها در دسترسش بوده موضوع قرار داده و حتی الامکان آن را در خود جذب و هضم نموده است و حتی برخی از متفکران غربی خود تحت تأثیر حال و هوا و اندیشه‌ی شرقیان قرار گرفته‌اند؛ ولی هیچ‌گاه این تأثیرپذیری، صورت غالب بر غرب نشده است. آنچه می‌تواند موضوع پرسش و تحقیق قرار گیرد واقعیت تحقیق‌یافته‌ی غرب است؛ همان‌که آثار و مظاهرش همواره در سراسر عالم جلوه نموده و زندگی و روش و اندیشه‌ها را دگرگون ساخته است.

### پیشنهادهایی در مورد چگونگی مطالعات غرب‌شناسی

هر موضوع شناخت می‌تواند در مراتب مختلفی مطالعه و بررسی شود؛ چنان‌که شناخت انسان، شناخت عالم، شناخت دین می‌تواند در مراتبی مختلف باشد. شناخت فرهنگ و تمدن غرب هم ممکن است در مراتب مختلف صورت گیرد. ماندن در فروع و ظواهر همواره مانع شناخت حقیقی است. به‌خصوص در مجموعه‌ای با اجزای متنوع، درک اصول و ویژگی‌های بنیادی باعث فهم درست فروع و اجزاء، درک نسبت اصول با فروع و رابطه‌ی اجزای مجموعه با یکدیگر می‌گردد. مطالعه‌ی تاریخ تحولات بزرگ مؤید این نظر است. تحولات معمولاً از فکر و فرهنگ آغاز و به روابط اجتماعی منتقل می‌شود و سپس تمامی شئون حیات اجتماعی و نهادها و شیوه‌های معیشت را تغییر می‌دهد. تاریخ ادیان و تاریخ جدید اروپا خود مصداقی روشن برای این نظریه است.

چنان‌که گفته شد، عنوان «غرب» به وسعت تمامی عرصه‌های اندیشه و عمل و زندگی اجتماعی انسان است. غرب مجموعه‌ای است از روش اندیشه و برداشت و جهان‌بینی، نحوه‌ای استنباط از عالم و آدم و حیات اجتماعی، گونه‌ای متنوع از احساس و عاطفه و زیبایی‌شناسی، روش‌هایی متنوع از عمل و تنظیم و اداره‌ی زندگی، مجموعه‌ای بسیار متنوع از علوم و صنایع و... چگونه این مجموعه را نظم بخشیم و تقسیم‌بندی کنیم که قابل مطالعه و بررسی باشد؟ به‌خصوص توجه شود که غرب فقط یک تاریخ نیست. غرب واقعیتی عینی و هنوز در حال صیورورت و تطور است و اینکه چه جلوه‌ها و آثاری

در آینده خواهد نمود، شاید کسی نداند.

یک پیشنهاد برای تقسیم‌بندی و تنظیم مقولات مختلفی که زیر عنوان غرب می‌گنجد، این است که: اولاً غرب را همواره در تاریخ آن ببینیم. اگر در نظر اغلب محققان و متفکران، هر پدیده‌ای در سیر تحولات و بستر تاریخش قابل فهم و تبیین است، این امر در مطالعه‌ی غرب و پدیده‌های مربوط به آن دارای نهایت اهمیت است. درک هر کدام از مقوله‌ها و پدیده‌های زندگی بشر معاصر، بدون درک پیشینه‌ی آن ناممکن است. به تعبیر دیگر، درک هریک از مظاهر و پدیده‌های زندگی امروز بشر مستلزم درک تاریخ دوره‌ی جدید غرب است. برای ریشه‌یابی بیش‌تر، باز باید سابقه‌ی تحولات دوره‌ی جدید را در رنسانس و قرون وسطی و قبل از آن، در روم و یونان باستان جستجو کرد. این مسئله برای خود غربیان نیز امری مسلم در بررسی و مطالعه‌ی فلسفه، علوم، هنر، ادبیات و سایر مقولات است.

پیشنهاد دوم برای مطالعات غرب‌شناسی آن است که غرب در سه سطح مطالعه شود: «تفکر»، «فرهنگ» و «تمدن». این سه مرتبه یا سه عرصه شبیه سه لایه از یک واقعیت است و هر سطح، خود شامل اجزای کثیر و متنوعی است. مهم‌ترین معرف «تفکر» غرب، فلسفه‌ی آن است. فلاسفه‌ی بزرگ غرب همواره در لایه‌ی زیرین تاریخ غرب به سر برده‌اند و ریشه‌های فرهنگ و تمدن جاری در هر مقطع تاریخ را نشان داده‌اند. برای همین است که مبانی علم و هنر و ادب و اخلاق و سیاست هر دوره را در آثار فلاسفه جستجو می‌کنند. در این تقسیم‌بندی، ادب، هنر، دین، اخلاق، سیاست، و مبانی علوم، به‌خصوص علوم انسانی، در مقوله‌ی «فرهنگ» قرار می‌گیرد. نهادها و نظام‌های اجتماعی، علوم، صنایع و هر آنچه به معیشت و نحوه‌ی تأمین نیازهای مادی مربوط می‌شود در مقوله‌ی «تمدن» قرار می‌گیرد.

در تاریخ غرب، فلاسفه را چه علت، چه معلول و چه علت و معلول بدانیم در هر صورت، علت یا معلول مباشر نیستند؛ یعنی اگر علت باشند، فکر تحول را ایجاد می‌کنند و اگر معلول باشند، معلول فکر تحول‌اند. شأن اصلی فلاسفه سیر در سطح زیرین تحولات است. بی‌تردید در رنسانس و آغاز دوره‌ی جدید، ابتدا تلقی غربیان از عالم و

آدم تغییر کرد. این تغییر نخست در اجزای فرهنگ آشکار می‌شود و بعد به تدریج سایر اجزای تمدن غرب را فرا می‌گیرد. ویژگی‌هایی که اجزای تمدن غرب دارند اغلب قابل تحویل به ویژگی‌هایی اساسی‌تر در اجزای فرهنگ هستند و تصویر جامع و اصولی اجزای فرهنگ غرب فقط در فلسفه مشاهده‌پذیر است. بی‌جهت نیست که اغلب متفکران بزرگ و صاحب‌نظر در علوم و هنر و ادبیات و سیاست و دین و اخلاق اگر به مبانی رسوخ کنند، مطالعات و نظریات آنها در حوزه‌ی فلسفه تلقی می‌شود.

بی‌توجهی به مراتب و لایه‌های مختلف تفکر و فرهنگ و تمدن غرب دلیل اصلی دسترسی نداشتن متفکران کشورهای شرقی، از جمله ایرانی، به تصویری درست و خرسندکننده از اروپای دوره‌ی جدید بوده است. در کشور ما از هنگام آشنایی با اروپای دوره‌ی جدید، اندک متفکرانی به سؤالات اصلی درباره‌ی علت تحولات دوره‌ی جدید نزدیک شدند، و در مواردی هم که به پرسش اصلی نزدیک شدند نتوانستند به منابع اخذ پاسخ نزدیک شوند. هرگز سؤال نشد در برداشت غربیان از عالم و آدم چه تغییری رخ داده که فرهنگ و تمدنشان تغییر نموده است. کسی در صدد فهم زمینه‌های پیدایش افکار و اندیشه‌های جدید اجتماعی و علوم جدید برنیامد. کسی از چگونگی رنسانس، تعبیر نقش و شأن دین در اجتماع، شک عمیق رنسانس و دوره‌ی جدید و دهها مسئله‌ی دیگر سؤال نکرد. کسی برای آشنایی با غرب سراغ فلاسفه و متفکران بزرگ نرفت. اگر آثاری از برخی فلاسفه مورد توجه قرار گرفت یا ترجمه شد، تحت تأثیر آوازه‌ی آنها در بین خود غربیان بود و در ترجمه‌ی رساله‌ی دکارت هم توصیه از سوی یک متفکر غربی بود و چون طلب و توجه از خود متفکران ایرانی نیست، هیچ تأثیری نکرد. (رضا داوری ۱۳۷۲: ص ۱۴۶). در مطالعات غرب‌شناسی، برای همه‌ی کسانی که می‌خواهند حتی در اجزای فرهنگ غرب مطالعه کنند، آشنایی با سیر فلسفه‌ی غرب ضروری است.

### غرب‌شناسی به عنوان رکن اصلی آگاهی به زمان

در حدیثی از حضرت امام صادق (ع) نقل شده است: «العالم بزمانه لاتهجم علیه اللوایس». (محمدباقر مجلسی ۱۳۹۲: ج ۷۸، ص ۲۶۹). در این حدیث، علم و آگاهی به

زمان لازم‌هی مصونیت از حجاب و لباس زمان شده است. پس هر زمانی شرایط و مقتضیاتی دارد. جهل به زمان، موجب آفت و فساد و لبس ایمان و دین می‌شود و علم به زمان، حافظ انسان از این خطر است. آیا در مطالعه‌ی تاریخ دو سده‌ی اخیر کشورمان، نوعی جهل به زمان در غالب متفکران احساس نمی‌شود؟ آیا جلوه‌ی دم به دم آثار و مظاهر فرهنگ و تمدن غرب بر مردم، بزرگ‌ترین فتنه و ابتلای آنها نبوده است؟ آیا توجه به همین گذشته برای سعی امروز در شناخت عمیق غرب کافی نیست؟ بی‌تردید نخستین محرک نظام حیات بشر مدت‌ها غرب بوده و هنوز هم همان است. درک منشأ فکر و ابتکار و نظم و اداره‌ی حیات معاصر بشر مهم‌ترین عنصر آگاهی به زمان است. توجه شود که غرب‌شناسی امروز نوعی درایت نسبت به زمان است، اکتشاف نیست. یافتن فضاهایی تاریک و کشف آثاری ناشناخته نیست، نوعی سیر از ظاهر به باطن و درک حقیقت و ذات تاریخ معاصر است. غرب‌شناسی می‌تواند نوعی تأمل و مراقبه در احوال، روحیات و منش‌های انسان معاصر تلقی شود. این تأمل و مراقبه و شناخت لازم‌هی حیات متفکران یک قوم فعال در تاریخ است. در حدیث دیگری از امیرالمؤمنین علی (ع) آمده است: «أَعْرِفِ النَّاسَ بِالزَّمَانِ، مَنْ لَمْ يَتَعَبَّبْ مِنْ أَحْدَاثِهِ» (غرر الحکم و دُرر الکلم).

### غرب‌شناسی از منظری دیگر

این منظر که قبلاً به عنوان موضع سومی در بین طالبان تأسیس غرب‌شناسی از آن یاد شد، مربوط به کسانی است که با تفکر در مقوله‌های اصلی فرهنگ غرب، ظهور امکانات دیگر بشری و احیاناً ظهور صورت‌های تألیفی دیگری از فرهنگ و تمدن را طلب می‌کنند. یکی از نتایج تأمل در تاریخ غرب و مطالعه و تعمق در سایر فرهنگ‌ها توجه یافتن به امکانات، سنت‌ها و صورت‌های دیگری از تفکر و فرهنگ است که در تاریخ غرب از آنها غفلت شده، اما هنوز انسان‌های بسیاری به آن سنت‌ها تعلق دارند و متفکران بسیاری به آن امکانات و سنت‌ها توجه یافته‌اند.

تعلق به سنت‌ها و فضاهای معنوی که در حیات کنونی بشر فراموش شده است،

مستلزم بازگشت به گذشته نیست، بلکه مبنایی برای توجه به آینده است. پیش‌تر یکی از توجیه‌های تأسیس غرب‌شناسی را پاسخ به پرسش تاریخی خود و همین‌طور، آگاهی به زمان دانستیم. توجیه دیگر در بیان ضرورت پرسش از غرب و کوشش برای غرب‌شناسی، آینده است. هرکس با مواریت و سنن فرهنگی ملل شرقی و اسلامی آشنایی داشته باشد، متوجه تفاوت و تعارض مبانی فرهنگی و سنن گذشته و آنچه اکنون در فضای عالم حاکم است می‌شود؛ احساس شکاف و دوپارگی در «من» شرقیان، که واقعیتی انکارناپذیر و توصیف پدیده‌ای است رایج در زمان ما (داریوش شایگان، ۱۳۷۳).

احساس تعلق به فضاها و معنوی و سنت‌هایی سوای آنچه امروز غالب است، و درخواست مشارکت فعال در آینده ایجاب می‌نماید که غرب‌شناسی به عنوان یک ضرورت تلقی شود. البته نگاه به غرب از این منظر، از سوی دیگر مستلزم درک عمیق مبانی فرهنگی و سنت‌ها و فضاها و معنوی دیگر است. در این نحوه‌ی سلوک فکری و معنوی، هم باید اصول و مبانی و فضای اندیشه‌ی متفکران مؤسس غرب را درک کرد و هم در محضر متفکران شرقی و اسلامی به تأمل پرداخت و از آنها طلب فیض و رهنمود کرد. همه‌ی اقوام تاریخ‌دار سنت‌هایی دارند و به علت حب الوطن، به گذشته‌ی خود احساس تعلق می‌کنند. اکنون هرچه در خارج عینیت دارد، علامت و حکایتی از غرب است؛ ولی علقه و میل و رغبتی، به‌جز آنچه تحقق دارد، در جان و دل مردمان شرقی و مسلمان وجود دارد. تاریخ حاکی از آن است که همواره تحولات بزرگ با نوعی رجوع به عهدها و تعلقات صورت گرفته است. مگر رنسانس با بازگشت به فرهنگ و ادب یونان و روم باستان آغاز نشد و مگر همه‌ی انبیا با یادآوری عهد و پیمان، رسالات خود را آغاز نکردند و مگر همه‌ی انقلاب‌های دینی و حتی انقلاب‌های سیاسی با نوعی رجوع یا حداقل توجه به گذشته آغاز نشده‌است. آینده چیزی منفک از گذشته و حال نیست. عزم و همت و طلب امروز مبنای حیات متحقق در آینده است. اکنون در سراسر عالم، بسیاری هستند که میل و طلب و همتی راسخ در خود احساس می‌کنند. آیا این میل علامت‌کاری در آینده نیست؟

میل آن را در دلش انداختند

هر کسی را بهر کاری ساختند

صاحبان چنین میل وطلبی، در حالی که به آینده فکر می‌کنند، باید همواره در گذشته و حال نیز تأمل کنند. به هر حال، آینده بدون عناصر و اجزایی از حال نیست. آغاز دوره‌ی پست‌مدرن هرچند از غرب است، ولی حتماً نشانه‌ی واقعیاتی در تاریخ بشر است. شاید در آینده‌ی شرق و غرب جغرافیایی و سیاسی، دیگر وجه امتیازی بین فرهنگ‌ها و تمدن‌ها نباشد؛ زیرا یکی از نتایج گردش روزگار بر مدار و محور تاریخ غرب، عینیت یافتن تاریخ جهانی است.

آینده‌ی بشر با مشارکت همه‌ی مردم جهان تعیین می‌شود. اقوام و مللی که می‌خواهند با حفظ سنت‌ها و تعلق به مبانی خود در آینده مشارکت فعال داشته باشند، باید در حالی که یک پا در سنت‌های خود دارند و پای دیگر در مجموعه‌ی فرهنگ و تمدن معاصر، به تأمل درباره‌ی صورت‌های تألیفی دیگری از فرهنگ و تمدن بپردازند. اینکه امروز پرسش درباره‌ی شیوه‌ی تألیف و هماهنگی مقولاتی چون توسعه و تکنیک و علوم با اخلاق و دین و معنویت از مهم‌ترین سؤالات متفکران اسلامی و شرقی و حتی برخی از متفکران غربی است، خود نشانه‌ای از وضع بشر در آینده است. با این مقدمات، نظر صاحبان موضع سوم در غرب‌شناسی آشکار می‌شود.

### پی‌نوشت‌ها

۱. کسانی که تاکنون به مطالعه‌ی سابقه‌ی کوشش‌ها و تأملات در این مقوله پرداخته‌اند یا آن را به عنوان رشته‌ای علمی مورد بحث قرار داده‌اند، به مجموعه‌ی این کوشش‌ها و تأملات عنوان «غرب‌شناسی» داده‌اند. ولی این عنوان بی‌درنگ عنوان شرق‌شناسی را به یاد می‌آورد و برای آنان که مایل اند واژه‌ها را از سر تأمل و با توجه به جوانب آن به کار برند، استفاده از عنوان «غرب‌شناسی» ناخوشایند و یادآور تقلیدپیشگی گذشته و باز ماندن در مدار غرب است؛ هر چند به ظاهر، نوعی رفتار متقابل هم از آن استنباط می‌شود. با این همه، برای از پی‌گرفتن بحث و پرهیز از مناقشات لفظی، در این نوشته، به اکراه، عنوان غرب‌شناسی را به کار می‌بریم.

۲. آرا و اندیشه‌های این افراد در کتاب‌های مختلف به طور پراکنده نوشته شده است، ولی به خصوص رجوع شود به آثار عبدالهادی حائری و فریدون آدمیت.

۳. در سال ۱۳۲۶، فخرالدین شادمان کتابی نوشت با عنوان تسخیر تمدن فونگی که خواندنی است.

۴. در این خصوص به آثار داریوش شایگان و احسان نراقی، همین طور مجله‌ی گفتگو (۱۳۷۳): صص



۵. مقصود همان object است که آن را «مورد» یا «متعلق شناسایی» هم ترجمه کرده‌اند و برخی هم همان «ابژه» را به کار می‌برند.
۶. حکایت جلال آل احمد در کتاب‌های غرب‌زدگی و در خدمت و خیانت روشنفکران، حکایت همین گروه است.
۷. همان «ابژه».
۸. این گزارش در دفتر رایزنی فرهنگی ایران در شهر بن تهیه شده است.

### کتابنامه

- آل احمد، جلال، ۱۳۵۶. غوب‌زدگی. تهران: رواق.
- \_\_\_\_\_، ۱۳۵۷. در خدمت و خیانت روشنفکران. تهران: خوارزمی.
- حائری، عبدالهادی. ۱۳۶۰. تشیع و مشروطیت در ایران. تهران: امیرکبیر.
- \_\_\_\_\_، ۱۳۶۷. نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران ایران با دو رویه‌ی تمدن بورژوازی غوب. تهران: امیرکبیر.
- داوری، رضا. ۱۳۷۲. «گزارش مختصر وضع فلسفه در ایران»، نامه‌ی فرهنگ، ش ۱۰ و ۱۱. صص ۱۴۶-۱۵۵.
- زرگر نژاد، غلامحسین. رسائل مشروطیت. تهران: کویر.
- شادمان، فخرالدین. ۱۳۲۶. تسخیر تمدن فرنگی. تهران: چاپخانه‌ی مجلس.
- شایگان، داریوش. ۱۳۷۳. «تعطیلات در تاریخ»، مجله‌ی گفتگو، ش ۶.
- کتبی، مرتضی. ۱۳۷۲. «نقش شرق‌شناسی در استعمار غربی»، فصلنامه‌ی علوم اجتماعی. تهران: دانشگاه علامه طباطبایی.
- مجلسی، محمدباقر. ۱۳۹۲ ه. ق. بحارالانوار. ۱۱۰ ج. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- علی بن ابی طالب (ع). غرورالحکم و دُررالکلم.
- محسنیان راد، مهدی. ۱۳۷۲. «سفرنامه‌های ترجمه‌شده درباره‌ی ایران»، فصلنامه‌ی علوم اجتماعی، ش ۳ و ۴. تهران: دانشگاه علامه طباطبایی. صص ۳۰۹-۳۵۸.
- نراقی، احسان. ۱۳۷۳. مجله‌ی گفتگو، ش ۶.
- یاسپرس، کارل. ۱۳۶۳. آغاز و انجام تاریخ. ترجمه‌ی محمد حسن لطفی. تهران: خوارزمی.



پښتونستان د علومو او مطالعات فرانسې

پرتال جامع علوم انسانی